**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020212**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

روایت سماعة را صحبت می‌کردیم. عرض کردیم این روایت سماعة مربوط به زکات مال التجارة هست به محل بحث ما مربوط نیست ولی خب یک بحث فقه الحدیثی‌اش و این تعبیر چی هست و معنایش باقی ماند. این روایت، روایت سماعة این بود که:

«فَإِنْ كَانَ مَتَاعُهُ وَ دَيْنُهُ وَ مَالُهُ فِي تِجَارَتِهِ الَّتِي يَتَقَلَّبُ فِيهَا يَوْماً بِيَوْمٍ، يَأْخُذُ وَ يُعْطِي وَ يَبِيعُ وَ يَشْتَرِي، فَهُوَ يُشْبِهُ الْعَيْنَ فِي يَدِهِ، فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ،» بعد دارد «وَ لَايَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُغَيِّرَ ذٰلِكَ» آن فعلیه الزکاة عرض کردم این زکات مال التجارة است در آن بحث، خود زکات مال التجارة بحث دارد، بحث هم می‌کنیم ان شاء الله که واجب هست یا واجب نیست مورد اختلاف است. این جزء ادلۀ وجوب زکات مال التجارة تلقی می‌شود. آن عمده‌اش آن ذیلش است،

«وَ لَايَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُغَيِّرَ ذٰلِكَ إِذَا كَانَ حَالُ مَتَاعِهِ وَ مَالِهِ عَلىٰ مَا وَصَفْتُ لَكَ، فَيُؤَخِّرَ الزَّكَاةَ».

اینجا یغیَّر در حاشیه دارد یعیَّن نسخه بدل. عبارت برای کافی است، در کافی در هر دو چاپی که چاپ شده یغیِّرُ است، کافی دار الحدیث و اسلامیه، هر دویش یغیِّر است فقط در هامش چاپ دار الحدیث از نسخۀ یتغیّر نقل کرده، آن غلط است، آن یتغیّر که قطعاً غلط است. معمول آقایانی هم که این را نقل کردند در کتب فقهیه همان یغیّر نقل کردند، روضة المتقین، جلد ۳، صفحۀ ۴۸؛ ذخیرة المعاد، جلد ۲، صفحۀ ۴۲۵؛ الوافی، جلد ۱۰، صفحۀ ۱۱۵. در وافی تصریح دارد که یغیِّر است، چون در بیانی که دارد اصلاً کلمۀ تغییر را آورده، بیانٌ، در آنجا می‌گوید که فالتغیّر در بیانش حالا یک توضیحاتی که دارد حالا آن توضیحاتش را کار ندارم، می‌گوید و لهذا نهاه عن التغییر ارادة التأخیر، لا ینبغی ان یغیّر می‌گوید نهاه عن التغییر ارادة التأخیر.

در نجعه مرحوم حاج شیخ محمد تقی شوشتری شرح لمعه، جلد ۴، صفحۀ ۹ یعیر ذلک با «ع» ذکر کرده. ملا هادی مازندرانی، پسر ملا صالح مازندرانی در شرح فروع کافی یعیِّن ضبط کرده، اینجوری، شرح فروع کافی، جلد ۳، صفحۀ ۳۸۷ یعیّن ذلک بالعین المهملة من العینه و هو بیع الشیء نصیحةً. یکی از معانی عین نسیه دادن است. یعنی

«لا ينبغي أن يبيعه بعد الحول قبل إخراج الزكاة منه إلى أجل إذا انتظر حلول ذلك الأجل لإخراجها؛ للزوم تأخير أدائها عن وقتها.»

یعنی مال را دیگر نسیه بخواهد بدهد آن جائز نیست، البته می‌گوید اگر زکاتش را از مال دیگر بدهد این حرف دیگر است، خب زکاتش را می‌تواند از مال دیگر بدهد ولی اگر بخواهد زکات نداده این را نسیه بدهد که زکات تأخیر بیفتد آن جائز نیست. بعد می‌گوید که و فی بعض النسخ، اینجا نوشته تغیِّر، ولی یغیِّر است. و فی بعض النسخ یغیِّر بالمعجمه و الراء المهمله. یعنی آن «ع» اوّل که یعیِّن بوده «ع» را معجمه کن «غ» کن، «ن» آخر را «ر» کن، می‌شود «یعیِّرُ»

«و لعلّه من تغيير النسّاخ، إلّا أن يجعل قوله: «فيؤخّر الزكاة» مفسّراً للتغيير،»

بعد می‌گوید که: «و لا يبعد أن يقرأ: يعير من الإعارة، كما سيجي‌ء في صحيحة أبي الصباح في الرجل ينسئ أو يعير،»

صحیح ابی الصباح که دیروز بحث می‌کردیم ایشان یعیر خوانده.

«فالمعنى لا ينبغي أن يعير مال التجارة قبل أداء الزكاة، فينتظر هذه»

یعنی ینتظر این که آن «تبقى في يد المستعير» خلاصه در ید مستعیر باقی می‌ماند: «لاستتباع ذلك لتأخير الزكاة عن وقتها.»

اینجا من دیروز در بحث روایت ابی الصباح کنانی عرض کردم که قاعدۀ تبدیل نامأنوس به مأنوس که یکی از قواعد مهم باب تحریف است اقتضاء می‌کند یعیِّن صحیح باشد، حالا غیر از این که از جهت معنایی یعیِّن متناسب‌تر هست و با آن ذیلش که فلا یزال ماله دیناً، آن مناسب است، حالا غیر از آن این قاعدۀ تبدیل نامأنوس به مأنوس اقتضاء می‌کند یعیِّن صحیح باشد. حالا آیا این قاعده را در ما نحن فیه می‌شود پیاده کرد یا نه؟ پاسخ مطلب این است که قاعدۀ نامأنوس به مأنوس یک قاعدۀ دیگری ما داریم آن قاعده مقدم بر قاعدۀ تبدیل نامأنوس به مأنوس است. آن قاعده این است چیزی که در اکثر نسخ و مصادر هست آن مقدم است بر چیزی که در بعضی از مصادر هست. اینجا یعیِّن تقریباً یک نسخه بدل در همین جامع الاحادیث من دیدم یکی در همین شرع فروع کافی، هیچ جای دیگری من یعیِّن ندیدم، هم گشتم ببینم جایی پیدا می‌کنم، در خود کافی چاپ‌هایش، در چاپ دار الحدیث هم در حاشیه هیچ نسخه‌ای به نام یعیّن آدرس نداده. یک نسخه بدل دیگر گفته، نسخه بدلی که قطعاً غلط است. ولی یعیَّن را در نسخ کافی هیچ نگفته، ظاهرش این است که تمام نسخشان متفق بوده بر یغیِّر. حالا آن بین یغیِّر و یعیر ما حالا، آن هم یعیر هم خیلی نادر است. تمام تقریباً نسخی که هست یغیِّر است. یعنی اکثریت قاطع، نسخ‌ها یغیِّر است. این است که معنای یغیِّر این است که با آن تجارت کند. تغییر یعنی تجارت کردن، این مال را بدهد یک مال دیگر جایش بگیرد. می‌گوید وقتی مال التجارة یا وقتی زکات تعلق گرفت دیگر بعد از آن این که من بخواهم این را بدهم. این روایت در بحث حقیقت زکات مفید است و این که زکات بعد از تعلق به عین تعلق می‌گیرد نه به ذمه تعلق می‌گیرد این در آن بحث مفید است و در آن بحث باید بهش پرداخته بشود بنابر این که یغیِّر که نسخۀ صحیح باید یغیِّر باشد این معنایش این است که زکات به عین تعلق می‌گیرد و نمی‌شود این زکات را بعد از این که به عین تعلق گرفت عین را فروخت.

**شاگرد:** تصرف نمی‌شود

**استاد:** به هر حال تصرف در مال زکوی نمی‌شود کرد و این در بحث‌ها تأثیراتی دارد که حالا بماند آنجا یک توضیحاتی دارد که توضیحش در بحث حقیقت زکات دنبال خواهیم کرد.

**شاگرد:** اگر بگوییم که این روایت ناظر زکات مال بوده

**استاد:** می‌گویم حالا بحث‌هایی دارد که آیا، حالا در مورد مال التجارة آیا صحیح هست یا صحیح نیست، آیا می‌شود از زکات مال التجارة حقیقت کلی زکات را استفاده کرد نکرد، این بحث‌ها دارد نمی‌خواهم حالا بحثش را بگویم. به هر حال در آن بحث‌ها باید در مورد این که آیا این واجب است یا واجب نیست، در بحث زکات مال التجارة باید بحث کرد و با توجه به بحثی که در زکات مال التجارة می‌شود در باب حقیقت زکات به این روایت باید متعرض شد.

**شاگرد:** این مواردی که احتمال تصحیف هم می‌رود ؟؟؟ نسخه، این وجود نسخه که اهمیتی ندارد، حالا یعیِّن

**استاد:** خیلی اهمیت دارد. احتمال تصحیف کافی نیست که هم احتمال برود. احتمال که بدعت نمی‌خورد که، احتمال که.[[1]](#footnote-1)

این بحث‌ها تقریباً تمام شد. من یک سری بحث مانده امروز نمی‌خواهم واردش بشوم از فردا شروع می‌کنیم بحث این که زکات که بر مستقرض هست آیا مقرض می‌تواند آن زکات را بدهد یا نمی‌تواند بدهد. من فهرست بحث‌های این را عرض می‌کنم، بحث‌ها را از فردا شروع می‌کنم. ببینید یک سری بحث‌هایی هست که آیا زکات که، ما آن چیزی که نتیجه گرفتیم در این بحث‌ها حالا این هست که زکات بر مستقرض است. حالا مقرض آیا می‌تواند زکات بدهد یا نمی‌تواند، بعضی روایات هست که مقرض می‌تواند زکات بدهد. بحث این است که آیا این طبق قاعده است؟ یا طبق قاعده نیست؟ حالا طبق قاعده باشد یا نباشد باید اذن مستقرض هم باشد یا بدون اذن هم می‌تواند بدهد؟ این هم دو بحث.

یک بحث دیگر این که حالا آیا می‌تواند مستقرض شرط کند بر مقرض که زکات به عهدۀ او باشد؟ این می‌شود؟ و به طور کلی آیا همچین شرطی که مثلاً زکات مال را یک کس دیگری بدهد این صحیح هست یا صحیح نیست؟ این هم بحث سوم.

بحث چهارم این که این مقرض خصوصیت دارد، یا این که اصلاً زکات را دیگری می‌تواند تبرعاً بدهد، متبرّع می‌تواند زکات را پرداخت کند، آیا این هم صحیح است؟ همۀ اینها هم، تمام این بحث‌ها دو مرحله بحث دارد، یک مرحله این که قاعده چی اقتضاء می‌کند؟ یک مطلب این که از این روایت خاصه چی برداشت می‌شود؟ این بحث‌هایش در جواهر هست، مرحوم حاج آقا رضا همدانی مفصل بحث کرده، مرحوم نراقی در مستند بحث کرده، در انوار الفقاهة بحثش هست. آقای منتظری بحث کردند، آقای خویی بحث کردند، مرحوم آقای حکیم در تقریباً همۀ کلمات بحث شده و هر کدام نکاتی دارد. آن است که امروز نخواستم بحث را شروع کنم به دلیل این که نکات فراوانی هست گفتم رفقا این کتاب‌هایی که عرض می‌کنم ببینند نکات متنوعی دارد که از فردا بحثش را شروع می‌کنم.

من امروز به ذهنم رسید که یک مروری روی بعضی از نکات فرمایشات مرحوم آقای خویی در بحث سابق داشته باشم، بعضی نکاتی که ما دیگر درز گرفته بودیم اینها را در موردش صحبت کنم. مرحوم آقای خویی در این بحثی که آیا زکات در مورد کسی که قادر به اخذ زکات هست می‌تواند، یعنی واجب هست و اگر مقرض قادر به اخذ مالی که دین داده باشد آیا زکات برش واجب هست یا واجب نیست خب یک سری روایت را مطرح می‌کنند می‌گویند بعضی روایات استفاده می‌شود که مقرض باید در این صورت زکات را بدهد. یکی روایت میسر بن عبد العزیز را که اینجا تحریف، چون میسّرة عن عبد العزیز است، در اینجا نپذیرفتند که عبارت صحیحش میسّر بن عبد العزیز است ولی در معجم رجال پذیرفتند که میسّر بن عبد العزیز است که همان هم درست است که در معجم رجال فرمودند، حالا آن را کار ندارم. بعدش می‌گویند ما رواه الکلینی باسناده عن عمر بن عبد العزیز عن ابی عبد الله علیه السلام، به روایت عمر بن عبد العزیز وارد شدند و بحث سندی کردند می‌گویند اسماعیل بن مرار چون در تفسیر علی بن ابراهیم هست ما توثیق می‌کنیم که ما قبول نداریم ؟؟؟ در تفسیر علی بن ابراهیم را. بعد عمر بن یزید را مطرح کردند، می‌گویند که این عمر بن یزید مردد بین این که مراد عمر بن یزید بیاع السابِری باشد یا عمر بن یزید بن ذبیان صیقل، البته نسخۀ چاپی اینجا ضبیان با «ط، ظ» نوشته شده ولی ذبیانش با «د، ذ» است، این اشتباه چاپی اینجاست. مردد بین اینهاست که اوّلی ثقه است و دومی ثقه نیست، توثیق نشده. این را مطرح می‌کند. البته اینجا ایشان می‌گوید عمر بن یزید همان عمر بن یزید هست که محمدش را شیخ حذف کرده از نسبش حذف کرده که قبلاً بحثش را کردیم که نه عمر بن یزید درست است، بن محمد که نجاشی آورده اشتباه است، حالا اینها مهم نیست. بعد ایشان می‌فرماید که لا قرینة علی التعیین فتسقط عن الحجیة، و مرحوم اردبیلی ایشان بعضی از موارد را در ذیل بیاع السابری آوردند، یک نکته هم بگویم اینجا آقای خویی در اینجا هی می‌گوید ترجمة السابِری، به جای بیاع السابری، سابری خالی تعبیر می‌کنند، سابری پارچه است، بیاع السابری وصف است. آقای هاشمی هم دیدم که سابری ذکر می‌کنند. ایشان می‌گویند که مرحوم اردبیلی اینجا بعضی‌ها را روایاتش، بعضی‌ها را در ذیل روایاتش در ذیل بیاع السابری ذکر کرده بعضی‌هایش را در ذیل ابن ذبیان کرده و اینها درست نیست و امثال اینها. بعد بلکه همه‌اش مراد سابری است، سابری تعبیر کرده، بلکه مراد در همۀ موارد بیاع السابری است. ما عرض کردیم که این نسبتی که به مرحوم اردبیلی می‌دهند اشتباه است، مرحوم اردبیلی آن مواردی که در ذیل بیاع السابری آورده همینجور است، ایشان تشخیص داده که مراد بیاع السابری هست، قرائنش را هم آوردم و صحبت کردم که قرائنش چی است. ولی آنهایی که در ذیل صیقل آورده در ذیل صیقل نیست، بعد از صیقل است. ذیل صیقل یعنی در ترجمۀ صیقل نیست، بعد از صیقل است، آنها مواردی هست که به عقیدۀ ایشان قرینۀ بر شناخت راوی نداشته. به نظر ما هم همین مطلب درست است. حالا این را نمی‌خواهم وارد بحث بشوم. ما دلیلی که آقای خویی حالا دلیل ذکر می‌کنند که عمر بن یزید به طور مطلق مراد بیاع السابری است. ما همچین دلیلی نداریم که بگوییم همه جا مراد بیاع السابری است. بله خیلی جاها قرینه داریم من جمله همین ما نحن فیه. ما نحن فیه در جلسات قبل قرینۀ این که مرادش همین بیاع السابری است ذکر کردم، ولی این که به طور کلی مراد بیاع السابری باشد این قرینه نداریم. آقای خویی می‌خواهند قرینه ذکر کنند که به طور کلی در همۀ موارد بیاع السابری است. ایشان می‌گویند: «هذا، و الظاهر أنّ المراد به في الجميع هو السابري،» یعنی بیاع السابری «الذي عرفت أنّه ثقة، و ذلك لأنّه المعروف ممّن يراد من لفظ عمر بن يزيد من بين الرواة،»

چون معروف هست بنابراین عمر بن یزید مراد باید بیاع السابری باشد. خب این درست است، آن که معروف هست بیاع السابری است و صیقل آن معروفیت را ندارد، این مطلبش حالا یک ان قلت و قلت‌هایی ممکن است شخصی تصور کند که آن هم معروف است نه، مجرد این که صیقل کتاب دارد، نفس کتاب داشتن شهرت نمی‌آورد. این که مشهور است همین بیاع السابری هست که احد من کان یفد فی کل سنة، آن شرح حالش ثقة جلیل و آن بیاع السابری معروف هست و مشهور این درست است، ولی این کبرای کلی که عنوان مشترک حتماً باید انصراف به معروف داشته باشد درست نیست. چون منشأ اطلاق و عدم ذکر قید همیشه انصراف نیست، خیلی وقت‌ها به دلیل این که در سندهای قبلی مثلاً قرینه‌ای ذکر شده بوده، مثلاً یک سند قبلی عمر بن یزید صیقل بوده، سند بعدی عمر بن یزید خالی ذکر شده بوده، به قرینۀ قبلی این عمر بن یزید را ذکر می‌کنند. و آن سند قبلی که عمر بن یزید صیقل هست آن نقل نشده، بنابراین این عمر بن یزید مطلق قرار گرفته. خیلی وقت‌ها اینجوری است. حالا که چنین هست مواردی که فرض کنید همین عمر بن یزید، مثلاً حسن بن محبوب ازش خیلی روایت دارد. همه جا هم با تعبیر عمر بن یزید مطلق است. اینجاها به نظر می‌رسد که عمر بن یزید مراد عمر بن یزید بیاع السابری باشد و به جهت اطلاق، اطلاق به جهت انصراف است، چون این که بگوییم تمام این موارد قرینه از قبل داشته هیچ یک از آن روایت‌هایی که قرینه بوده به دست ما نرسیده خیلی مستبعد است. مواردی که زیاد روایت دارند آنهایش مستبعد است، اینجا به نظر می‌رسد به اعتماد همان اشتهار و امثال اینها هست، روی همین جهت ما عمر بن یزید ما نحن فیه را گفتیم بیاع السابری است. این به دلیل این که قرینه در بعضی موارد هست که این عمر بن یزید بیاع السابری است و راوی‌اش کی بود آن روایت؟ «دُرُست» بود، «دُرُست» در کتابش عمر بن یزید خالی دارد و این پیداست مطلق گذاشته به اعتماد مطلق گذاشتن مطلق گذاشته. و نه به دلیل این که، در همان کتابش هم قبلش اسمی از عمر بن یزید در بین نیست. این به نظر می‌رسد در ما نحن فیه که از کتاب اخذ شده و به قرینۀ این که از کتاب اخذ شدنش نه خود این روایت‌ها، «دُرُست» از عمر بن یزید در کتابش واقع شده این معنایش این است که عمر بن یزید را درست مراد درست بن عمر بن یزید بیاع السابری است. همچنین در موارد که زیاد تکرار شده باشد مثل حسن بن محبوب و امثال اینها. ولی مواردی که تک و توک است، موارد زیادی از روایت‌های عمر بن یزید راوی‌اش کسی است که فقط همین یک روایت را دارد. یا دو تا روایت دارد. این را ما نمی‌توانیم بگوییم که حتماً به قرینۀ انصراف بوده، اشتهار بوده. ممکن است به قرینۀ یک روایتی بوده که قبلش بوده آن روایت به دست ما نرسیده باشد. در مواردی که تک و توک روایت داشته باشد آنجاها را ما نمی‌توانیم انصراف را بپذیریم. انصراف به طور کلی درست است ولی این که همۀ موارد عمر بن یزید را بتوانیم با انصراف ما درستش کنیم آن سخت است.

**شاگرد:** خصوص حسن بن محبوب کتاب مشیخه بشود، عنوان آن فصلش این می‌تواند باشد که ما رویٰ عمر بن یزید.

**استاد:** نه مشیخه، حالا این را بگویم، حالا که گفتید، حسن بن محبوب خودش کتاب مشیخه ندارد. مشیخه اسم نسخه‌ای از کتاب حسن بن محبوب هست که راوی تنظیم کرده، تنظیم کننده راوی است و الا خود اصل کتابش، اصل کتابش بر مبنای، یا اصلاً ترتیب نداشته یا ترتیب فقه بوده، اجمال قضیه‌اش را، این که مشیخۀ حسن بن محبوب بر پایۀ، حالا مرحوم آقا شیخ آقا بزرگ یک اشتباهی کرده خیال کرده که مشیخۀ حسن بن محبوب کتاب رجال است در مصفی المقال جزء مؤلفین رجال حسن بن محبوب را ذکر کرده به عنوان کتاب مشیخه، نه مشیخه کتاب فقهی است، همچنان که در مستطرفات از مشیخه نقل شده، در جاهای دیگر از مشیخه نقل شده، نقل شده می‌گوید شهید ثانی مشیخه دستش بوده هزار تا روایت از آنجا نقل کرده. به هر حال مشیخه یک کتاب حدیثی است، مرحوم شیخ صدوق هم در مقدمۀ فقیه جزء منابع خودش از مشیخه یاد می‌کند. ولی این که این مشیخه به ترتیب راویان باشد این ظاهراً مربوط به چیز هست. مشیخه دو تا ترتیب گویا شده، یک ترتیب داود بن کوره مثل این که این را مرتب کرده اگر اشتباه نکنم که به ترتیب معانی فقه است، یک ترتیب هم احمد بن حسین بن عبدالملک دارد که آن ظاهراً این مشیخه‌ای که اسم برای این ترتیب است به ترتیب مشایخ و امثال اینها بوده.

اما حالا آقای خویی ادامۀ فرمایشاتشان را بخوانم، پس بنابراین ما اصل این که عمر بن یزید بیاع السابری معروف است و انصراف به معروف دارند را فی الجمله می‌پذیریم ولی این که در همۀ موارد بخواهیم این را تطبیق بدهیم نه درست نیست. ایشان می‌گوید: «لأنّه المعروف ممّن يراد من لفظ عمر بن يزيد من بين الرواة، حتى أنّ الشيخ (قدس سره) في الفهرست و التهذيب اقتصر على ذكره فقط» فهرست خب عیب ندارد. «في الفهرست و التهذيب اقتصر على ذكره فقط» را خیلی متوجه نشدم ایشان چی می‌خواهد بگوید.

«و لم يذكر الصيقل بتاتاً، و جميع ما يرويه في التهذيب فإنّما يرويه بعنوان عمر بن يزيد، المراد به السابري، الذي تعرّض له في المشيخة،»

اینها را من اصلا نفهمیدم. ظاهراً اینجا خلط شده بین مشیخۀ صدوق و تهذیب. آن که تعرّض له فی المشیخة صدوق است و عمر بن یزیدهای در فقیه همینجوری، این درست است این مطلب. عمر بن یزیدهایی که در فقیه هست مراد بیاع السابری است در مشیخه هم عمر بن یزید مطلق قبلا اشاره هم شاید کردم که حسین بن عمر بن یزید راوی‌اش است و آن مراد عمر بن یزید بیاع السابری است، درست است، ولی در تهذیب، اینهایش قر و قاتی شد، من احتمال زیاد می‌دهم اینها برای مقرر باشد نه برای آقای خویی، مطلب درست منتقل نشده.

یک نکته هم من اینجا عرض بکنم آن این است که تهذیب، حالا ممکن است شخصی یک جور دیگر تصور بکند، بگوید چون در تهذیب عمر بن یزید ذکر شده همۀ عمر بن یزیدهایی که در تهذیب هست همان عمر بن یزیدی هست که در فهرست ذکر شده اینجوری مثلاً بخواهد ذکر بکند، ولی این مطلب از چند جهت اشکال دارد. یک جهتش این است که چرا فقط فهرست را شما نگاه می‌کنید؟ رجال شیخ را نگاه نمی‌کنید؟ در رجال شیخ هم عمر بن یزید صیقل هست هم عمر بن یزید بیاع السابری هست، اگر قرار است قرینیت داشته باشد یک کتاب بر کتاب دیگر فقط فهرست قرینیت ندارد، رجال هم قرینیت دارد، این یک.

نکتۀ دوم این که

**شاگرد:** فهرست کتاب است؟

**استاد:** نکتۀ دوم این که، البته اگر عمر بن یزید صدر سند بود آن را ممکن است ما فهرست را قرینیت قرار بدهیم، جزء منابع است، چون مرحوم شیخ طوسی در مشیخۀ تهذیب در آخرش می‌گوید که اینهایی که ذکر می‌کنم قسمتی از فروغ من هست، طرق کامل را می‌خواهی به فهرست مراجعه کنید. اگر عمر بن یزید سر سندها بود خب آن عیب نداشت ما می‌گوییم که در مشیخه طریق ذکر نکرده در فهرستش ذکر کرده، ولی عمر بن یزید در تهذیب سر سند نیست وسط‌های سند است، وسط‌های سند فهرست هیچ ربطی به آن ندارد، اگر هم بخواهید قرینیت داشته باشید رجال اولیٰ هست بر قرینیت چون عمدۀ روایت‌های عمر بن یزید که در تهذیب هست عن ابی عبد الله است. عن ابی عبد الله رجالی که راویان امام صادق را تعیین کرده آن اولیٰ است برای تعیین این که مراد از عمر بن یزید کی هست و عمر بن یزید در رجال هم عمر بن یزید صیقل هم عمر بن یزید بیاع السابری هر دویش در باب اصحاب الصادق ذکر شده. عمر بن یزید بیاع السابری دو بار ذکر شده.

**شاگرد:** از چند جهت؟

**استاد:** این یک جهت. جهت دیگر این که اصلاً این که ما بخواهیم به وسیلۀ فهرست و رجال قرینیت بر تهذیب داشته باشیم این اصلاً درست نیست. توضیح ذلک این که به خصوص رجال، توضیح این که رجال شیخ طوسی که اصحاب ائمه را تنظیم کرده ممکن است شخصی بگوید شیخ طوسی از تهذیبش رجال را تنظیم کرده، بنابراین این که مثلاً اگر در رجالش فقط بیاع السابری را آورده بود این را قرینه قرار بدهیم که ایشان از تهذیب که این مطلب را اخذ کرده تشخیص شیخ طوسی این هست که این بیاع السابری مراد از عمر بن یزید همین بیاع السابری است. ولی مطلب درست نیست، به دلیل همان، من بحثش را مفصل در جای خودش ذکر کردم، منبع‌های شیخ طوسی، منبعش نه در رجال، نه در فهرست کتب حدیثی اصلاً نیست. از منابع رجالی اخذ کرده، یک سری منابع رجالی بوده، آن منابع رجالی البته از کتب حدیث اخذ کردند، مثل رجال برقی، مثل رجال ابن عقده. خود شیخ طوسی مستقیماً از کتب حدیثی مطلبی اخذ نکرده، نه از کتب حدیثی خودش نه از کتب حدیثی غیر خودش و روی همین جهت هست که مواردی که در تهذیب و سایر کتب شیخ طوسی حالا امالی شیخ طوسی هم که کتاب حدیثی مهم شیخ طوسی هست ضمیمه بکنیم مواردی که اصحاب الائمه هستند و در رجال شیخ طوسی نیامده‌اند بسیار فراوان‌اند. بسیار فراوان شیخ طوسی اصلاً آن، و من حالا نمی‌خواهم وارد این بحث بشوم، اصلاً منابع رجال را خیلی‌هایش را ما در آوردیم، کجا است و کی است و خصوص مثلاً اصحاب الصادق، اصحاب الصادق عمدتاً برای رجال ابن عقده و رجال برقی است، از یان دو تا کتاب گرفته شده، قسمت‌های اوّلیه‌اش برای رجال ابن عقده است، قسمت‌های بعدی‌اش برای رجال برقی است. این دو تا، یعنی برقی و ابن عقده از روایات اخذ کردند نه خود شیخ طوسی مستقیماً اخذ کرده. و سایر جاها که حالا منابعش این بحث مفصلی دارد منبع‌یابی رجال شیخ طوسی که من اجمالش را در مقالۀ شیخ طوسی که در دانشنامۀ جهان اسلام چاپ شده آنجا اشارۀ اجمالی کردم به منابع شیخ طوسی در رجال شیخ طوسی. اما فهرست که دیگر اصلاً ربطی به آن ندارد، فهرست ارباب کتب هستند، از تهذیب و اینها ارباب کتب در نمی‌آیند اینها، بله یک روش‌های پیچیده‌ای ما برای کشف ارباب کتب از این کتب حدیثی داریم، آنها حالا یک چیزهایی هست که ماها در آوردیم و درست هم هست، نمی‌خواهم بگویم ما در آوردیم، ارزش کار را نمی‌خواهم کم کنم، ولی می‌خواهم بگویم که ربطی به شیخ طوسی ندارد، بنابراین اگر تازه مطلبی وجود داشته باشد با رجال شیخ طوسی باید مقایسه کرد، نه با فهرست. فهرست اصلاً ربطی به تهذیب ندارد. روی همین جهت به نظر می‌رسد که اینجا اشتباه شده، این جمیع ما یرویه فیه الفقیه باید باشد و قر و قاتی شده مطلب به هم ریخته. این هم این مطلب.

**شاگرد:** الآن این روایت‌هایی که بالأخره در این تهذیب آمده با آن چیزهایی که شیخ در فهرستش گفته که اخبرنا، اجازنا از این چیزها، اینها با هم منبع‌ها از کجا آمده این روایت‌های تهذیب از کجا آمده؟

**استاد:** از کتب حدیثی.

**شاگرد:** غیر از آن کتب حدیثی که طریق‌های خودش را در فهرست گفته؟

**استاد:** ربطی به هم ندارد، کتب حدیثی اینها. فرض کنید تهذیب از کتاب‌های مثل کافی، کتب سعد بن عبد الله، علی بن حسن بن فضال، کتاب حسین بن سعید اینها اخذ شده، حالا آن بحث منابع تهذیب هم مفصل کار کردم در فکر کنم مقالۀ تهذیب دانشنامۀ جهان اسلام بعضی‌هایش را آوردم حالا مفصلش در جاهای دیگر. آنها ربطی به رجال ندارد هر کدام منابع خاص خودش را دارد.

**شاگرد:** حرکة الرجال یک شیء حدیث یک شیء ؟؟؟ جداگانه بوده به هم کار نداشتند؟

**استاد:** آره جداگانه بوده به هم کار نداشتند.

**شاگرد:** آن چیزی که در مشیخۀ تهذیب آورده که سند به کتاب‌های برخی از راوی‌ها گفته الکی است

**استاد:** نه الکی نیست.

**شاگرد:** نه از اینها نگرفته از شیخ کلینی گرفته

**استاد:** نه ربطی به آنها، نه آنها همان شیخ کلینی هست که سند برایش ذکر کرده، آنهایی که در مشیخه ذکر کرده همان شیخ کلینی است که سندهایش را بعد آنها را ذکر کرده. البته ما اینجا خیلی حرف داریم ولی این بدویات را نگویید. اینها بحث‌های خیلی مفصلی دارد خیلی مفصل، حالا وارد این بحث‌هایش بشوم ولی حالا داریم مزاح می‌کنیم.

آقای خویی بعد، حالا عرض کردم ما در خصوص این روایت قراینی که مراد از این عمر بن یزید همین بیاع السابری هست ذکر کردیم، همین مطلب درست است این روایت صحیحه است، ولی بحث سر این استظهار کلی آقای خویی است. بعد آقای خویی می‌فرماید: «منها ما رواه الحمیری باسناده عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَ عَلَى الدَّيْنِ زَكَاةٌ- قَالَ لَا إِلَّا أَنْ تَفِرَّ بِهِ»

من این را یادم رفت در یک گروه مستقلی است، جزء گروه‌های مستقل فراموش کردم این را ذکر کردم. ما تا حالا ۹ تا گروه ذکر کرده بودیم، این گروه دهم است. آقای منتظری هم یک گروه مستقل قرار داده بود، من این را دیده بودم ولی فراموش کردم بگذارم.

آقای خویی در همین گروه بحث ما قرار می‌دهد مستقلش نکرده، می‌گوید: «فإنّ الفرار لا يكون إلّا مع التمكّن و الاقتدار على الاستيفاء.»

اینجوری دارد. آیا این مطلب نادرست است؟ أ علی الدین زکاة می‌گوید گاهی اوقات طرف برای این که زکات به مالش تعلق نگیرد این مثلاً قرض می‌دهد تا آخر سال، این مال را قرض می‌دهد مثلاً ۶ ماه، الآن ۶ ماه تا آخر سال مانده، می‌خواهد در این دوره‌ای که به خصوص می‌آمدند زکات را می‌گرفتند آخر سال‌ها، عمده‌ای هست که اینجوری بوده، خب این زکات برای من نیست قرض دادم رفته، پیشم نیست. آن چیزی که قدرت داشته از اوّل دستش بوده می‌توانسته قرض بدهد، می‌توانسته قرض ندهد ولی حالا که قرض داده آیا می‌تواند پس بگیرد؟ آن توش چیزی نخوابیده که حالا می‌تواند پس بگیرد. یک نکته‌ای را هم اینجا در این بحث باید اضافه بکنم، از ظاهر عبارت‌های آقایان اینجور استفاده می‌شود مراد از این که می‌تواند پس بگیرد این است که زمان قرض هم عدول کرده امکان پس گرفتنش به این جهت هست، علی قوم میاسیر هست و آن طرف معسر نیست و امثال اینها، نه وسط سال. این که یقدر علی اخذه را به اصطلاح اینجوری معنا می‌کنیم و ظاهر این روایت چیز هم همین است نه یقدر علی اخذه یعنی این نمی‌خواهد بگوید وسط سال یقدر علی اخذه، آقای خوانساری اینها در جامع المدارک می‌خواهند معنا کنند که ممکن است یقدر علی اخذه این هست که دینی که وسط سال هم بتواند آن دین را چیز کند ما بگوییم آن هم زکات دارد، نه آن از این روایت‌های این معنا استفاده نمی‌شود نمی‌خواهم حالا وارد بحث‌هایش بشوم، اگر قدرت بر اخذ هم باشد قدرتی هست که شرعا هم حق دارد، می‌خواهد بگوید علاوه بر این که آن دِیْن شرعاً قدرت دارد تکویناً هم قدرت داشته باشد، هر دوی اینها. به هر حال در این وسط سالی که هست اوّلا در این وسط سال آن قدرت تکوینی، حالا چه مراد وسط سال باشد چه بعد از سال باشد این ملازمه ندارد، فرار از زکات کرده که الآن بتواند بگیرد یا نگیرد امثال اینها. این را چجوری این مطلب را فرمودند من نفهمیدم.

ایشان می‌فرمایند: «و هي صحيحة السند أيضاً، فإنّ الطيالسي الموجود»

این سند روایت حمیری، حمیری عن محمد بن خالد الطیالسی عن اسماعیل بن عبد الخالق است، ایشان می‌گوید: «الطيالسي الموجود فيه مذكورٌ في أسناد كامل الزيارات.»

این اسناد کامل الزیارات حالا مبنای خودم را عرض بکنم، مرحوم آقای خویی زمانی که این کتاب را می‌نوشته اسناد کامل الزیارات را تصحیح می‌کردند. همچنین موقع تألیف چاپ‌های معجم رجال و چاپ‌های اوّلیه‌اش. ولی در چاپ‌های اخیرش اسناد کامل الزیارات را به طور کلی قبول ندارند، اختصاص می‌دهند توثیق را به مشایخ مستقیم ایشان. حاج آقا هم همین مبنا را پذیرفتند و مقاله‌ای که از حاج آقا تنظیم شده و چاپ شده هم بر همین مبناست. ولی من تصورم این هست که اصلاً این که عبارت مقدمۀ کامل الزیارات ناظر به توثیق باشد ثابت نیست. اگر ناظر به توثیق باشد مطلب حاج آقا تمام است. ولی اصل این که ناظر به توثیق باشد ثابت نیست احتمال دیگری هم که در عبارت هست که اصلاً بگوییم در مقام توثیق نیست، توثیق عام نیست توثیق و انحصار محدوده‌ای که شهادت می‌دهد به موثقین نیست، حالا این بحث مفصلش در جای خودش هست. البته اگر توثیق هم بشود، یک شبهه، حرف حاج آقا عرض کردم درست است نه، اگر توثیق بشود یک بحثی دارد که آیا مراد توثیق مشایخ مستقیم است یا توثیق منابعی که روایات از آن منبع گرفته است، یا توثیق هر دو است؟ این بحث‌ها را دارد. نمی‌خواهم الآن نتیجه‌گیری کنم، یعنی بعد از بحث، در این که توثیق تمام اسناد کامل الزیارات را شامل نمی‌شود این مسلم است، همچنان که آقای خویی هم اخیراً فرمودند و استدلالاتی کردند که مفصل استدلالات در کلام حاج آقا وارد شده. ولی حالا این توثیق ناظر به چی است؟ مشایخ مستقیم است؟ توثیق به، یعنی دو مرحله ما بحث داریم. یک مرحله این است که اصلاً آن عبارت ناظر به توثیق است، به نظر من عبارت مجمل است. دو احتمال درش هست و این اینجور نیست که ثابت نیست که آن عبارت ناظر به توثیق باشد. ناظر به توثیق هم باشد این که آیا توثیق مشایخ مستقیم است، یا توثیق مؤلفین منابع است، یا هر دویش هست این هم مورد بحث است، این را باید مورد بحث قرار داد و شاید شخص بگوید که معلوم نیست توثیق مشایخ مستقیم باشد ممکن است توثیق منابع باشد، بنابراین تقریباً هیچ فایدۀ رجالی نخواهد داشت، با تردیدی که اینجا ایجاد می‌شود فایدۀ رجالی‌اش نفی می‌شود.

**شاگرد:** یعنی حتی توثیق مؤلفین هم ازش در نمی‌آید

**استاد:** نه توثیق مؤلفین ازش در می‌آید، نه توثیق منابع. به نظر من مشکل هست که ما حتی بنابر توثیق هم بگوییم مراد توثیق مشایخ مستقیم است. تفصیل بحثش در جای خودش، من این بحث‌ها را فقط امروز، چون نمی‌خواستیم وارد بحث جدید بشویم این بحث‌ها را خواستم بحث کنم.

**شاگرد:** محمد بن خالد طیالسی

**استاد:** البته محمد بن خالد طیالسی را هم عرض کردم ما از راه دیگری حاج آقا توثیق کردند، در سند زیارت عاشورا هست، یادداشتی که ایشان در مورد سند زیارت عاشورا دارند مفصل در مورد وثاقت همین محمد بن خالد طیالسی بحث کردند. بحث مفصلش را آنجا هست و آنجا مراجعه کنید و محمد بن خالد طیالسی ثقه است ولی نه روی مبنایی که آقای خویی اینجا اشاره فرمودند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. خدا رحمت کند آسید رسول تهرانی را از قول ایشان من شنیده بودم یک آقایی هم مستقیم از قول آسید رسول نقل کرد، می‌گفتش که من از پله‌ها، ایشان از پله‌های مدرسۀ آقای گلپایگانی داشته پایین می‌آمده بعد، بحثش با یک طلبه‌ای بوده، طلبه گفته ما به این مطلب ظن داریم، گفته بابا ظن که به درد نمی‌خورد، اعتبار ندارد، ارزش ندارد، یک زن داشته رد می‌شده، می‌گوید زن ارزش ندارد؟ سه تا سه تا می‌گیرید. بعد حالا خدا رحمت کند آسید رسول تهرانی کسی بود بسیار نسبت به زنش مهربان بود، زنش بیمار بود سال‌ها پرستاری بی‌دریغ می‌کرد، من رفتم یک موقعی پدر خانمم مرحوم شده بود ایشان فاتحه آمده بود ما بازدید که رفتیم گفت دیشب مثلاً ۲ ساعت خوابیدم بقیه‌اش مشغول پرستاری بود، خیلی وقت‌ها اینجور بود. ایشان با وجدی که درس‌هایش را رها هم نمی‌کرد، در درس‌هایش هم جدی بود ولی خیلی وقت‌ها به خاطر پرستاری از خانواده‌اش و اینها و مثلاً یک جایی دید و بازدید می‌رفت یک ربع می‌نشست می‌گفت من باید برگردم به هر حال خانواده تنهاست و تنهایش نگذارم، اینجوری بود. ولی خب وقت‌ها اینجوری بهش گفته بودند، بعداً شنیدم که ایشان ظن دیگر به کار نمی‌برد، می‌گفتن مظنه که این. حالا نسخه خیلی اعتبار دارد اینجور نیست که اعتبار نداشته باشد بیمه پولش را می‌گیرد. [↑](#footnote-ref-1)